

تاریخ اندلس

در دوره فتح اسلامی و حکومت و الیان عرب

(۹۲-۱۳۸ هـ / ۷۱۱-۷۵۵ م)

□ دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول*

بعد از فتح مغرب، مسلمانان در پی فتوحات دیگری بودند تا زمینه نشر اسلام را هر چه بیشتر فراهم آورند. آمادگی مسلمانان و بروز شرایط مناسب، زمینه فتح یکی از مناطق وسیع یعنی اندلس را ممکن ساخت و با فتح آن، اسلام تمام این منطقه را فراگرفت. ابتدا سیاست‌های مسالمت‌آمیز حکام و اتحاد مسلمانان توانست مسلمانان را به عزت و افتخار برساند، ولی دیری نپایید که بروز اختلافات قبیله‌ای و آشوب‌های سیاسی، سرزمین اندلس را در معرض تاخت و تاز اسپان، فرانک‌ها و ... قرار داد. مقاله حاضر با تکیه بر منابع اصیل به بررسی حوادث تاریخی فوق از سال ۹۲-۳۸ هـ می‌پردازد.

مقدمه

مسلمانان، شبه جزیره «ایبریا» واقع در جنوب غربی اروپا را «اندلس» می‌نامیده‌اند و جغرافی دانانِ مسلمان آن سرزمین را از جنوب به مدیترانه، از شمال و مغرب به اقیانوس اطلس و از شرق به کوهسار پیرنه محدود دانسته‌اند.^(۱) از آن‌جا که ریشه‌یابی گسترش اسلام در این منطقه از ابتدای انتشار تا رسیدن به اوج اقتدار اهمیت بسیاری دارد در این مقاله مختصر، صفحه‌ای چند از تاریخ اندلس (دوره ۴۶ ساله فتح اسلامی و حکومت والیان عرب) را با تکیه بر مطمئن‌ترین اسناد و مدارک، در سه بخش به ترتیب ذیل مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

(۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان؛

(۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه؛

(۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها.

(۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان

اندلس، هنگامی که نیروهای مسلمانان در کناره‌های نزدیک و جزیره‌های همسایه آن گسترش می‌یافت تحت حکومت گوت‌ها بود.^(۲)

مسلمانان، مغرب دور را گشوده و بر شهر طنجه استیلا یافته بودند و برای سیطره کامل بر مغرب، کافی بود شهر سبته را که در مقابل طنجه و در سوی دیگر زبانه مغربی قرار داشت، به تصرف خود در آورند.

تصرف این شهر از آن جهت برای مسلمانان دشوار بود که فرمانروای شهر، کُنت جُولیان، با تمام توان به دفاع از آن می‌پرداخت و هرگونه حمله‌ای را که به منظور فتح آن جارخ می‌داد، دفع می‌کرد. با این وصف، موسی، پسر نُصَیر،^(۳) مشتاق استیلا بر این شهر مُستحکم شد و سرانجام به آن‌چه خواسته بود، رسید.^(۴)

اندیشه فتح اندلس

وقتی مسلمانان مغرب را به طور کامل فتح کردند، طبیعی بود که موج کشورگشایی ایشان آرام نگیرد. طارق^(۵) با سپاهیان عرب همراه خود، در کنار طنجه اردو زد. موسی نیز نوزده هزار سپاهی از بربرهای به اسلام گرویده را با سلاح و ذخیره کامل در اختیار طارق گذارد. با گذشت زمان و پس از انتشار اسلام در مغرب، مردم آن سرزمین همواره دلیری بیشتری می یافتند و اسلامشان حماسی تر می شد و برای پیش بردن پرچم آیین نو، آمادگی فزون تری پیدا می کردند. بدین ترتیب اندیشه فتح اندلس یا اسپانیای اسلامی به اذهان آنان خطور کرد^(۶) و توجه کامل طارق بدین کار جلب شد. در این اقدام، مسلمانان نه با تحریک حاکم سبته یا شهزادگان غیطشه، بلکه از روی ایمان اسلامی خویش، به جهاد روی آوردند تا نشر اسلام را هر چه بیشتر کامل کنند. در این هنگام نامه ای از کنت جولیان به موسی رسید که در آن مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده و وعده داده بود که سنگرهای خود را به ایشان خواهد سپرد. و چون موسی از طریق منابع اطلاعاتی کنت جولیان و همپیمانانش با خبر شد که اوضاع داخلی اندلس سخت دچار آشفتگی و اختلاف سیاسی است، به ندای وی پاسخ مساعد داد.^(۷)

در پی پیشنهاد جولیان مبنی بر این که سبته و پایگاه های دیگر خویش را در اختیار مسلمانان می گذارد و کشتی های خود را هم برای انتقال ایشان در دریا به آنان می دهد و با سپاهیان خویش ایشان را همراهی و راهنمایی می کند، موسی از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (حکومت: ۸۶-۹۶هـ/۷۰۵-۷۱۵م) برای شروع عملیات پیشروی، نظرخواست و خلیفه موافقت خود را با این شرط علام کرد که نخست قدرت اندلس را با «دست بردهای مرزی» و اعزام گروه هایی برای حمله های کوچک و گذرا بیازماید.^(۸)

بدین منظور در رمضان ۷۱۰/۹۱م نیروی کوچکی مرگب از پانصد رزمنده مسلمان که صد تن از ایشان سواره بودند، با گذر از تنگه، از سبته به «شبه جزیره ایبریا»

در آمدند. این عبور در حقیقت یک حمله اکتشافی بود که به فرماندهی ابوزرعه طریف بن مالک معافری انجام شد. این گروه در جنوب اسپانیا در کنار شهری کوچک که اکنون با انتساب به همین فرمانده «طریفه/جزیره طریف» نام دارد، پیاده شده، دست‌بردهای آزمایشی خود را آغاز کردند و با انبوهی از غنایم به سلامت باز گشتند. موفقیت آمیز بودن این یورش، مسلمانان را به فتح اندلس امیدوار ساخت و ایشان را تشویق کرد که به فرماندهی طارق بن زیاد به حمله‌ای بزرگ‌تر بپردازند.

حمله گسترده و فتح اندلس

طارق در ماه رجب ۹۲/آوریل ۷۱۱ از تنگه عبور کرد و در کنار کوهی لنگر انداخت که با انتساب به وی «جَبَلِ طَارِق» نام گرفته است.^(۹) طارق اخبار پیشروی‌ها را به اطلاع موسی می‌رسانید و چون از موسی کمک خواست، او نیز در رمضان ۹۳/ژوئن ۷۱۲ با سپاهی مجهز حمله خود را آغاز کرد و پس از گذشت یک سال از شروع حمله موسی، دو فرمانده در شهر طَلَبیره (Tynavera) واقع در شمال عربی طَلِبْطَلَه، به هم رسیدند و پس از چهار سال اندلس به دست مسلمانان فتح شد و مسلمانان^(۱۰) از دورترین نقطه جنوبی تا کُھساران پیرنه (Parenes) و سواحل شمالی و از مالقه و طَرکونه در شرق تا مالمریه و آشبونه در غرب را گشودند و از دشت‌های جنوبی تا ارتفاعات قُشتاله را تصرف کردند و از هیچ شهر بزرگ یا دژ استواری نگذشتند، مگر این‌که بر فرازش پرچم اسلام را بر افراشتند و آن سرزمین را تحت قلمرو وسیع دولت بزرگ اسلامی درآوردند و دامنه فتوحات ایشان در سواحل شمال شرقی اندلس به شهر جیحون (Gijon) در کناره خلیج بسکای (Biscay) رسید.^(۱۱)

بالآخره در سال ۹۵هـ/۷۱۴م موسی بن نصیر و طارق بن زیاد از سوی ولید بن عبدالملک به دمشق فراخوانده شدند و پیشروی‌ها متوقف شد. در گزارش‌ها آمده است که ولید پس از باخبر شدن از این همه فتح و پیروزی موسی بن نصیر، بدگمان شد و پنداشت که وی قصد دارد او را از خلافت خلع و خود در آن جا به استقلال حکومت کند؛ نامه‌های موسی هم به علت درگیری‌ها مدتی به تأخیر افتاد و

بر بدگمانی خلیفه اموی افزود. اما موسی هیچ‌گاه چنین فکری در سر نداشت، بلکه می‌خواست سپاه اسلام را پس از فتح کامل اروپا از طریق قسطنطنیه و آسیای صغیر به شام، پایتخت خلافت اسلامی برساند و به این ترتیب تمامی حوزه مدیترانه را تحت اختیار دولت اسلامی درآورد، ولی اصرار ولید بر آمدن وی به دمشق او را از هدفش باز داشت با وجود این، تاریخ‌نویسان و جوهی را برای مثبت ارزیابی کردن عمل خلیفه بر شمرده و گفته‌اند خلیفه می‌خواست است تا از نزدیک با او به گفت‌وگو پردازد و از حقیقت رویدادهای اندلس و فرنگستان مطلع گردد و در عین حال درجه وفاداری موسی را با رویارویی بسنجد و یا ممکن است ولید از این امر ترسیده باشد که دور افتادگی، مسلمانان را از بین ببرد.^(۱۲)

به هر حال، موسی در ۷۹۵/۷۱۴م اندلس را ترک کرد و هنوز در راه بازگشت به شام بود که ولید بن عبدالملک درگذشت و برادرش، سلیمان (حکومت: ۹۶-۹۸هـ/۷۱۵-۷۱۷م) جانشین او شد. موسی بن نصیر هم در حالی که فرزند خود، عبدالعزیز را به عنوان والی به حکومت اندلس گماشته و حبیب، پسر ابوعبدالله بن عقبه بن نافع را به عنوان وزیر، یا معاون وی تعیین کرده بود، خود در مدینه درگذشت.

شیوه حکومت عبدالعزیز

عبدالعزیز نقاطی از اندلس را که در زمان پدرش ناگشوده مانده بود، گشود؛ به خصوص در طول ساحل شرقی اندلس و تا شهر برشلونه (بارسلون) پیش رفت. در این منطقه با یکی از نجبای گوت به نام تدمیر که از یاران مسلمانان بود، پیمان بست و به مقتضای این پیمان، قلمرو او تحت نظارت مستقیم حکومت مسلمانان در آمد. متن این پیمان‌نامه در منابع آمده است.^(۱۳)

سپس برای آرامش اوضاع، سیاست مسالمت و آشتی را در پیش گرفت. او مردی خیرخواه و با فضیلت بود. به حکومت نوپا و اداره آن سامان بخشید و برای اجرای احکام قانونی و تنظیم اصول مدنیت اسلامی، «دیوان» تأسیس کرد، تا احکام و اصول را به تناسب اوضاع رعایای جدید تنظیم کند و در پیرامون قانون، مدنیت اسلامی و

وفاق ملی مسلمانان، هرچند از قبایل گوناگون باشند، با تکیه بر وحدت کلمه آشکار شود.^(۱۴) عبدالعزیز شهر اشبیلیّه را به پایتختی حکومت برگزید و با همسرش در دیر «سانتا رُوینا» مسکن گرفته و از دیر به عنوان مسجد برای برگزاری شعایر اسلامی استفاده کرد.^(۱۵)

از نظر موقعیت جغرافیایی شهر اشبیلیّه ویژگی خاصی داشت؛ این شهر بر ساحل راست نهر پیر آب وادی الکبیر و در غرب مصب آن در یک خلیج عمیق، قرار گرفته بود و از بزرگ‌ترین و مستحکم‌ترین و آبادترین شهرهای جنوبی اندلس به شمار می‌رفت. وجود دژها، باروها و امکانات ارتباطی با شهرهای دیگر، موقعیت جغرافیایی آن را به یک بندر دریایی درجه یک تبدیل کرده بود. در اصل، موسی آن را برای عبدالعزیز در نظر گرفته بود تا با پهلو گرفتن کشتی‌های مسلمانان در آن، به منزله دروازه اندلس باشد.^(۱۶)

ناموفق بودن سیاست عبدالعزیز

عبدالعزیز به رغم سیاست مسالمت طلبانه خود، نتوانست میان قبیله‌های گوناگون وفاق پدید آورد و حتی به فرو خواباندن شورش‌های سپاه خود موفق نشد. وی به سبب این که بیش از حد، مطیع همسرش بود و به آیین‌ها و تشریفات سلطنت به نوعی گرایش یافته بود، در اهداف خود ثابت قدم نبود و چنان که برخی از مورخان یاد کرده‌اند: «وی به سان شاهان گوت، افسر گوهر نشانی بر سر می‌نهاد و به یارانش در هنگام باریابی فرمان می‌داد که برایش به خاک بیفتند». هم‌چنین گفته‌اند که او سلطنت می‌جست و در آن جهت تلاش می‌کرد و برای استقرار حکومتی مستقل برای خود در اندلس می‌کوشید. به همین دلیل گروهی از سپاه به تحریک سلیمان، خلیفه اموی او را کشتند، تا از موسی که غنیمت‌ها و هدیه‌های اندلس را برای ولید می‌برده است، انتقام بگیرند.^(۱۷)

ایوب لخمی، نخستین والی اندلس

سپاه اندلس پس از ترور عبدالعزیز، ایوب، پسر حبیب لخمی را به حکومت

اندلس برگزیدند و با حکومت یافتن او دوران والیان عرب آغاز شد. حکومت اعراب بر اندلس اسلامی تا سال ۱۳۸هـ/۷۵۶م استمرار داشت تا این که در این سال عبدالرحمان بن معاویه، ملقب به «الداخل» (وارد شونده به اندلس)، توانست خلافت امویان اندلس را بنیان‌گذاری کند.

در این فاصله زمانی، شماری چند از امیران عرب بر اندلس حکومت کردند که برخی از آن‌ها از جانب خلیفگان مشرق به طور مستقیم تعیین می‌شدند و برخی دیگر از سوی والیان افریقا و تعدادی را هم سپاه اسلامی اندلس، خود برمی‌گزید و سپس دستگاه خلافت، ایشان را تأیید می‌کرد. این دوره هرچند کوتاه بود، اما در تاریخ اندلس، بسیار مهم است، زیرا در همین دوره، بنیادها و مبناهایی نهاده شد که حکومت مسلمانان بر آن‌ها استوار بود. چنان‌که در همین دوره، انگیزه‌ها، عوامل و اسباب اختلاف نیز پی‌افکنی شد و سرانجام موجبات سقوط آن را فراهم ساخت.^(۱۸)

۲) استقرار مبانی اجتماعی و اقتصادی تازه

فتح شبه جزیره ایبریا (اندلس) به دست مسلمانان، در زندگانی عمومی و در نظام‌های اجتماعی و اقتصادی آن سرزمین، سرآغاز یک دوران تازه و ابتدای یک تحول و تکامل بسیار مهم بود، زیرا پیش از آن اقلیتی ستمکار و فراهم آمده از شهریاران و اشراف و نجبای ممتاز بر یک ملت سروری و حکومت می‌کردند و ایشان را به زشت‌ترین وجه ممکن، مورد بهره‌کشی و اجحاف خود قرار می‌دادند و حتی آنان را در بردگی و بندگی خویش نگاه می‌داشتند.

اسلام در چنین وضعیتی به این سرزمین آمد تا تمامی آن وضعیت نابه‌هنجار را از میان بردارد و فرصت‌های عدالت، آزادی و برابری را در اختیار همه مردم بگذارد. با این که مدتی مسلمانان گرفتار تثبیت و گسترش فتح بودند، در طی چند سال اندک توانستند عنصرهای آشفته‌گی را ریشه کن کنند و اداره امور کشوری را که تازه گشوده بودند، سامان بخشند و به سوی استقرار مبانی مدنیت مترقی و اجرای آرمان‌های

والای اسلامی و انسانی حرکت کنند، چرا که در اسلام حکومت کردن هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای انتشار اسلام و عملی کردن آرمان‌های اسلامی.^(۱۹) در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی همواره میان ماندگاری اسلامی و موفقیت دعوت اسلامی، با عملکرد حکومتگران و ایجاد همخوانی ایشان میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی از سویی، و فراهم آوردن موجبات رفاه، دلخوشی و خوشنودی ملت‌هایی که دل به حکومت اسلامی سپرده و تحت اطاعت مسلمانان در آمده‌اند از دیگر سو، همبستگی کاملی وجود دارد.

کیفیت رفتار مسلمانان با اهل ذمه

اهل ذمه پیروان دین‌های دیگری بودند که به فرمان اسلام گردن نهاده و از طریق امضای قراردادها و پیمان‌نامه‌ها با حکومت اسلامی و مسلمانان پیوند همزیستی مسالمت‌آمیز می‌بستند و با پرداخت جزیه (مالیات سرانه) ضمن حفظ فرهنگ و دین خود، در پناه مسلمانان در می‌آمدند و از آزادی‌های مدنی و اجتماعی زیادی برخوردار می‌شدند. در ارتباط با مالکیت زمین‌ها و لزوم پرداخت خراج (مالیات اراضی)، مبانی اقتصادی معینی به اجرا در می‌آمد که مسلمانان خمیرمایه‌ها و تشکیلات اداری و دیوانی آن را از فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی اقتباس کرده و با وحی اسلامی تطبیق داده بودند. و شاید از همین روی است که طبق تصریح منابع کهن هر سه واژه کلیدی در این زمینه، یعنی جزیه، خراج و دیوان کلماتی برگرفته از زبان فارسی‌اند.^(۲۰)

قرارداد صلح عبدالعزیز و تدمیر

مسلمانان در خلال فتح‌های خود با هر یک از منطقه‌های اندلس از طریق پیمان‌نامه‌های ویژه‌ای پیوند برقرار می‌کردند. این پیمان‌نامه‌ها هر چند با یکدیگر در بافت و در برخی جزئیات مختلف‌اند، اما در روح و اساس یکسان‌اند. در معاهده‌ای که میان عبدالعزیز و تدمیر منعقد گردیده نیز همان توافق کلی با روح اسلامی وجود دارد، در این معاهده آمده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». این نوشته‌ای است از عبدالعزیز، پسر موسی، برای تدمیر، فرزند عُنْدَرِیس، هنگامی که برای صلح آماده شد؛ تا این که پیمان و قرار خدا را که پیامبران و رسولان خود را بدان خاطر فرستاده است، نگهدارد و تا این که در پناه خدا و در پناه [حضرت] مُحَمَّدٌ ﷺ باشد و تا این که بدو و به هیچ کدام از یارانش بدی نرسانند و [در حقشان] کوتاهی نشود و بدیشان دشنام ندهند و میان ایشان و همسران و فرزندانشان جدایی نیندازند و ایشان را نکشند و کلیسای ایشان را آتش نزنند و ایشان را بر دینشان اجبار نکنند و این که صلح با ایشان بر هفت شهر است و البته او نگهداری پیمان را فرو نخواهد گذارد و قرار داد بسته شده را برهم نخواهد زد و هر آن چیزی را که بر او لازم گردانیده‌ایم و انجام دادنش را برایش بایسته شمرده‌ایم، درست خواهد دانست و هیچ خبری را [از ما] پنهان نخواهد کرد و بر عهده وی و یارانش از آن جهات، پرداخت جزیه است [به شرح ذیل]: بر هر شخص آزادی، یک دینار [۴/۲۶۵ گرم زر مسکوک] نقد، و چهار مُد [هر مُد: ۳۶/۴ کیلوگرم] گندم، و چهار مُد جو و چهار قُسْط [هر قُسْط: ۱/۵ کیلوگرم] سرکه، و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و بر هر برده، نیمی از این مقادیر است.

بر این پیمان، عثمان، فرزند عبدالله رَجُعی و سلیمان، فرزند قیس تجیبی و یحیی، فرزند یعمیر همی و بشیر، فرزند قیس لخمی و یعیش، فرزند عبدالله ازدی و ابوصم هُدَلِی گواه بودند و در ماه رجب سال ۹۴ نوشته شد.»^(۲۱)

ساماندهی آشفتگی‌ها با تسامح دینی

مسلمانان در سال‌هایی اندک، توانستند عناصر آشفتگی و نابه‌سامانی را از میان بردارند و به سرزمینی که گشوده بودند، سازمان اداری بخشند. ایشان آیین‌ها، قوانین و قاضیان خود و بومیان را برای آنان به رسمیت شناختند حتی برایشان حاکمانی از میان خودشان تعیین کردند که استان‌ها را اداره و مالیات‌ها را جمع‌آوری و قوانین و فرمان‌ها را اجرا می‌کردند و خود مسلمانان تنها وظیفه‌های عالی حکومتی را بر عهده داشتند و بر حسن اجرای قوانین نظارت می‌نمودند. بدین ترتیب، بسیاری از اوقات

والی، رئیس شهربانی، والی خراج، متصدی برید و اطلاع رسانی و قاضی از میان بومیان بودند.^(۲۲) مسلمانان با اقلیت‌های دینی به خصوص مسیحیان، با تسامح دینی رفتار می‌کردند و بهره‌مندی از جلوه‌های این تسامح دینی چنان گسترده بود که کنیزان و بردگان را هم شامل می‌شد.^(۲۳)

خط‌مشی سیاسی تسامح‌آمیز والیان و نتایج مثبت آن

والیانی که بعد از عبدالعزیز به حکومت رسیدند، از جمله سَمَح، فرزند مالک و عنسه، فرزند سُحَیم کَلَبی و... همه همین خط‌مشی سیاسی تسامح‌آمیز اسلامی را به کار بستند. سَمَح بر مسیحیان جزیه مقرر کرد و ایشان را در عمل به آیین‌های دینشان آزاد گذارد. هم‌چنین عنسه، فرزند سُحَیم کَلَبی و عبدالرحمان غافقی، خودشان شخصاً در استان‌ها می‌گشتند و به دادخواهی‌های مردم رسیدگی می‌کردند؛ بی آن‌که میان دین‌های مختلف و میان پیروان آن‌ها تفاوتی قائل شوند و حتی غافقی کلیساهایی را که از مسیحیان گرفته شده بود، به ایشان باز پس داد.

این تسامح دینی برای آندلسیان و اسپان‌ها و... هیچ جای گلایه‌ای باقی نمی‌گذاشت و اسلام در همزیستی مسالمت‌آمیز با یهودیان هیچ مشکلی نمی‌دید و میان ایشان در همه حَق‌ها و مسئولیت‌ها جانب مساوات را نگاه می‌داشت.^(۲۴) نتیجه این سیاست والیان مسلمان، خشنودی همگان از جمله مسیحیان از نظام جدید بود. بدین لحاظ ایشان حکومت مسلمانان را بر حکومت فرانک‌ها و گوت‌ها ترجیح می‌دادند.

از روشن‌ترین دلایل‌های خرسندی مسیحیان از حاکمان تازه خود این است که حتی یک شورش دینی در این دوره در کشور برپا نشد. البته برخی از خلفای اموی دمشق نیز در تلاش برای گسترش روح حقیقی اسلام از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند؛ مثل خلیفه اموی تبارِ علوی رفتار، عمر بن عبدالعزیز که به گفته پژوهشگران، در دوره خلافت وی حتی یک نفر بربر باقی نماند که به آیین اسلام در نیامده باشد. کافی بود شخصی «شهادتین» (گواهی بر یگانگی خدا و پیامبری حضرت

محمد ﷺ را بر زبان راند، تا از پرداخت جزیه معاف گردد و مسلمان شمرده شود، بی آن که به رعایت دقیق واجبه‌های دینی اش مجبور باشد. (۲۵)

عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ای به حقیقت دین‌دار و بسیار دوراندیش بود و می‌دانست که نوادگان همین نومسلمانان، سپاه مخلص اسلام اند، به خصوص پس از فتح اندلس به دست مسلمانان؛ زیرا پیروزی سریعی که نخستین فاتحان به دست آوردند، انگیزه نیرومندی شد برای کسانی از بربران مسلمانی که عقب مانده بودند، تا از دریا عبور کنند و به رزمندگان پیوندند. در همان زمانی که بربران شمال افریقا تحت تأثیر فاتحان مسلمان، زبان عربی و مبانی دین را می‌آموختند، بسیاری از مهاجران عرب، از ریشه‌دارترین قبیله‌ها و از شناخته‌ترین اشخاص با دین و زبان بودند که بر مسیحیان و یهودیان خود اندلس تأثیر زیادی داشتند و این اثرگذاری در گذر زمان همواره آشکارتر شد.

مسیحیان با نام «مُعاهدان» و «مستعربان» شناخته می‌شدند. معاهد انتساب ایشان را به پیمان‌هایی می‌رسانید که با حاکمان مسلمان بسته بودند و چون مسیحیان اندلس از مسلمانان هم زبان و فرهنگ و هم سبک زندگی را یاد می‌گرفتند و بسیاری از ایشان زبان عربی را به خوبی می‌دانستند، مستعرب نام گرفتند. مسلمانان و مسیحیان در کنار هم آزادانه و بسیار دوستانه می‌زیستند. (۲۶)

اصلاحات اقتصادی و تسهیلات مالی در امر جزیه، خراج و کارهای دیوانی

حکومت اسلامی در اصلاحات اقتصادی خود هم مالیات‌ها را پایین آورد و هم در ساده کردن آن‌ها کوشید؛ تا جایی که مقدار جزیه در اندلس از دو دینار فزون‌تر و از دوازده درهم (هر درهم: ۴/۲۶۵ گرم نقره مسکوک) کمتر نمی‌شد و کم و زیاد آن به توانایی مادی شخص جزیه دهنده بستگی داشت و در کنار این مبلغ نقدی، مقادیری هم جنسی دریافت می‌گردید. (۲۷)

زمین‌ها از نظر مالکیت بر دوگونه بودند: نوع نخست، زمین‌هایی بودند که دولت در اختیار گرفته بود، از قبیل زمین‌های درباریان دولت گوت یا زمین‌های کلیساهای

دولتی یا آن‌هایی که صاحبانشان رها کرده و از کشور گریخته بودند. این‌گونه اراضی، اگر چه به طور قانونی ملک دولت بودند، اما دولت تنها $\frac{1}{5}$ آن‌ها را برای تأمین بودجه و هزینه‌های عمومی نگاه می‌داشت و بقیه را در میان سپاهیان، مهاجران عرب و بربر و دیگر مسلمانان تقسیم می‌کرد.

در تقسیم زمین، ولایت‌های شمالی، یعنی گالیکیه (جلیقیّه)، لیون و اشتریاس به بربرها تخصیص یافته بود و ولایت‌های جنوبی به قبایل عرب. کارگران تابع (Siervas) گوت‌ها که به کشت و کار در اراضی می‌پرداختند، بایستی خراج را به ارباب خود یا به قبیله‌ای می‌پرداختند که مالک زمین‌ها شده بود، و مقدار آن $\frac{2}{5}$ محصول بود. نوع دوم، زمین‌هایی بود که هم‌چنان در دست صاحبان اصلی قرار داشت و مالکان تنها خراج آن‌ها را می‌پرداختند و در تعیین مقدار آن، توان بازدهی زمین در نظر گرفته می‌شد و در هر صورت از $\frac{1}{10}$ محصول تجاوز نمی‌کرد.^(۲۸)

خرّاج از همه کسانی که زمین را مالک می‌شدند، یکسان گرفته می‌شد و در این امر هیچ تفاوتی میان مسلمان و ذمی وجود نداشت. از این‌رو مسلمانان در آزادسازی کشاورزان اندلس از چنگ فئودالیسم کهن بسیار تلاش کردند و زارعان برای نخستین بار در زندگی خود مالک زمین‌ها شدند و با انتقال مالکیت از راه خرید و فروش، حق تصرف یافتند؛ حقی که پیش از فتح اسلامی نداشتند.^(۲۹)

۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها

سیاست داخلی والیان اندلس از آغاز دورهٔ عنبسه، فرزند سحیم کلبی در سال ۷۱۰۳/هـ، به سمت دسته‌بندی‌ها و جنگ قبایلی و نزاع شدید میان قبیله‌های عرب قیسی و یمنی گرایش یافت.

هر کدام از عنبسه، فرزند سحیم و عذره، فرزند عبدالله فهري و یحیی، فرزند سلامهٔ عاملی در خلال فرمانروایی خود که هفت سال به طول انجامید (شوال ۱۰۳ - ربیع اول ۱۱۰/مارس ۷۲۲ - ژوئن ۷۲۷) با جانبداری از قبایل یمنی، آتش کینه را در

سینه‌های قبایل قیسی اندلس برافروختند؛ آتشی که در حقیقت به خودی خود برافروخته بود؛ زیرا بسیاری از افراد قیسی، جنگ‌های میان زُبیریان و مروانیان را در مشرق دیده بودند حتی کسانی از ایشان با چشم خود، کشتار و بخت‌برگشتگی قیسیان را به دنبال شکست زُبیریان در مرج راهط شام به دست کلبیان یمنی شاهد بودند. از این رو همواره به دنبال فرصتی برای کین‌خواهی و انتقام‌گیری و تسویه حساب‌های خود با یمنیان و کلبیان می‌گشتند. هنوز این سه والی، سیاست جانبدارانه خود را از کلبیان و یمنیان به اجرا در نیاورده بودند که دل‌های قیسیان از درد آکنده و جان‌هایشان از تلاطم لبریز بود و در انتظار فرصتی مناسب به سر می‌بردند.

ناخرسندی هشام‌بن‌عبدالملک، از دامن زدن به اختلاف‌های قبایلی

به مجرد این‌که فرمانروایی اندلس به دست چند والی عرب قیسی: حذیفه فرزند احوص قیسی، عثمان فرزند ابونسعه خثعمی، هیثم فرزند عبیدالله کنانی و محمد فرزند عبدالله اشجعی افتاد، کلبیان یمنی در والی‌گری ایشان سخت گرفتار آمدند و به محنت زدگی دچار شدند. هیثم، چنان بر یمنیان عرصه را تنگ گرفت که به ناچار سرب‌به‌شورش برداشتند و نافرمانی آشکار پیشه کردند.

کار سخت‌گیری هیثم بر قبایل یمنی به جایی رسید که خلیفه اموی، هشام‌بن‌عبدالملک (حکومت: ۱۰۵-۱۲۵هـ/۷۲۳-۷۴۳م) به رگم قیسی بودن خود، کار هیثم را زشت شمرد و پس از عزل او، به شدت کیفرش کرد. هشام، از قبیله‌های عرب و بربر ساکن اندلس، از بدرفتاری هیثم با ایشان و زندانی کردن بسیاری از آنان شکایت‌هایی دریافت کرد و به کارگزار خویش، محمد، فرزند عبدالله دستور داد تا در مورد این شکایت‌ها تحقیق کند.

پس از بررسی و ثابت شدن اتهام‌ها، محمد او را به زندان انداخت و زندانیانش را آزاد کرد و ثروت‌هایشان را که هیثم مصادره کرده بود، به ایشان برگردانید و قبل از تبعید هیثم به افریقیه (تونس) او را سوار بر الاغ در خیابان‌های قرطبه چرخانید، تا به خاطر رفتار ناپسندش نسبت به سران قبیله‌گان عرب و بربر، بدنام و رسوایش سازد.^(۳۰)

صف‌آرایی بربران بر ضد اشراف عرب

اگر چه از آغاز دورهٔ هشتم، دشمنی آشکار و آسیب‌آفرین کهن و ریشه‌دار قیسی و یمنی شروع شده بود، اما به علت سرگرمی مسلمانان به جنگ در آن سوی پیرنه، آسیب‌های این اختلاف زمانی آشکار شد که دسته‌بندی‌های قیسی و یمنی به نزاع و جنگ تبدیل شد؛ یعنی در روزگار حکومت عقبه، فرزند حجاج سلولی.

این والی از سویی از فرانک‌ها شکست خورده بود و از سوی دیگر والی افریقیه، عبیدالله، فرزند حبیب برای خوابانیدن شورش‌های بربران بلاد مغرب، از او خواسته بود به سواحل شمال مغرب حمله کند و این وضعیت، سرآغاز جنگ و صف‌آرایی تحزب‌های قبایلی بود.

عقبه، والی آندلس، به ندای کمک‌خواهی عبیدالله پاسخ مساعد داد و با نیروهای زیادی از دریا عبور کرد و به سواحل افریقایی رسید و هر کس از بربران را که به دستش افتاد از دم تیغ گذراند. با وجود این به خاموش کردن آشوب، موفق نشد.^(۳۱) شورش بربران به سرعت فراگیر شد. عبیدالله برای مقابله با آن، همهٔ سپاهیان را که در اختیار داشت سازمان‌دهی کرد و فرماندهیشان را به خالد، فرزند حبیب فهری، معروف به «ابن اصم» سپرد. خالد پیش رفت، تا در حوالی طنجه با رهبر شورشیان بربر، میسره طغری، برخورد کرد، اما جنگ مهمی رخ نداد و میسره به شهر طنجه برگشت و در آن‌جا سپاهیان خودش او را کشتند و بربران برای خود رهبر دیگری را به نام خالد، فرزند حمید زناتی تعیین کردند و این بار موفقیت بیشتری از قبل به دست آوردند و با حمله به مؤخرهٔ سپاه خالد، موجب آشفتگی در سپاه عرب شدند. خالد و اشراف دیگر عرب که همراهش بودند، زنده ماندن پس از این شکست را ننگ شمردند و خود را بی‌محابا به صف‌های دشمن زده و از دم کشته شدند. از این رو، این پیکار «جنگ اشراف» نام گرفت، زیرا در آن برگزیدگان اشراف قبیلگان عرب کشته شده بودند.^(۳۲)

شکست سپاه اعزامی هشام و عربان

عربان چون می‌پنداشتند که عبیدالله سبب این محنت زدگیشان شده است، نظر به خلع وی دادند و خلیفه، هشام بن عبدالملک وقتی از شکست سپاهیان وی در برابر شورشیان بربر با خبر شد، به فراهم آوردن لشکر عظیمی دستور داد و فرماندهی آن را به یک فرمانده قیسی به نام کُثوم، پسر عیاض قُشیری واگذار و سفارش کرد که اگر وی کشته شد، برادرزاده اش، بلج فرزند بشر قشیری، جانشین اش شود و در صورت درگذشت او، فرماندهی را ثعلبه، فرزند سلمه، از قبیله عامله یمنی برعهده داشته باشد و به فرماندهانش فرمان کشتار همگانی داد و ریختن خون اهالی هر منطقه‌ای را که تصرف کنند و کشتار همه کسانی از شورشیان را که به چنگشان بیفتند، رواشمرد.^(۳۳) هشام بن عبدالملک، از آغاز خلافتش آشکارا، به قبایل یمنی تمایل و از قبایل قیسی نفرت داشت، چون در زمان خلافت برادرش، یزید بن عبدالملک، قیسی‌ها سر به طغیان برداشته بودند. از این رو وقتی از برپا شدن شورش بربران و کوتاهی‌های ایشان آگاه شد، گفت: «از دست قوم عرب سخت خشمگینم. لشکری به سویشان روانه می‌کنم که ابتدایش نزد ایشان و انتهایش نزد خودم باشد».^(۳۴) وی همراه کثوم دو فرمانده دیگر از وابستگان امویان، به نام‌های هارون و مغیث که منطقه را خوب می‌شناختند، روانه کرد.

لشکر اعزامی هشام در تابستان ۱۲۳هـ/ ۷۴۱م به افریقیه رسید، ولی از سوی عربان منطقه، از ایشان بدترین استقبال به عمل آمد. آنان به جای این که اهل شام و این لشکر را به عنوان نیروی کمکی خود بپذیرند، ایشان را همچون دشمن خویش شمردند و به حبیب، فرزند ابو عبیده که در تاهرت بود، پیغام فرستاده بدو خبر دادند که کثوم و همراهانش آمده‌اند تا در افریقیه بمانند.

پس از برخورد دو گروه، نزاع‌هایی نیز رخ داد که البته به سرعت پایان یافت و لشکریان از هر گروه برای جنگیدن با بربران به هم پیوستند و با ایشان به چندین جنگ پرداختند که در خلال آن‌ها کثوم، حبیب، مغیث و هارون کشته شدند و عربان

به شدت شکست خوردند. لشکر شام و همراه ایشان بلج، فرزند بشر و عبدالرحمان، فرزند حبيب به اندلس رفتند سپس برخی از آنها به قیروان باز گشتند. فرمانده عربان شکست خورده به بلج رسید و با همراهان خود به سبته پناه برد و بر آن شهر چیره شد. بربران نیز سواره نظام شامی را تعقیب کردند و تلاش زیادی کردند که با اعمال قدرت، سبته را بازگیرند، لیکن موفق نشدند، پس کشتزارهای پیرامون شهر را نابود کردند. (۳۵)

عزیمت لشکر شام به اندلس

لشکر شام از والی اندلس، عبدالملک، فرزند قطن فهری که در پی بیماری عقبه سلولی حکومت یافته بود، کمک خواستند. پیش از آن عبدالملک با درخواست بلج مبنی بر عبور وی از اندلس، به هیچ وجه موافقت نکرده بود، ولی اکنون وضعیتی پیش بینی نشده رخ داده بود که عبدالملک را به تغییر روش وادار می کرد.

به رغم این که بربران شبه جزیره ایبریا، آن برخورد تندی را که برادران مغربیشان پیشه کرده بودند، نداشتند، اما در نفرت از عربان با آنان همگام بودند، زیرا این سرزمین به دست آنان گشوده شده بود و موسی و عربان جز چیدن میوه های پیروزی بر لشکر غربی گوت که طارق و لشکر بربری دوازده هزار نفره اش فراهم آورده بودند، کاری نکردند. این عربان هنگام تقسیم نتایج فتح، بیشترین بهره یعنی حکومت و پر نعمت ترین سرزمین ها را به خود اختصاص دادند.

ایشان زیردستان طارق را به دشت های لامانشاه و استرامادورا راندند و بدین ترتیب مسئولیت مبارزه با مسیحیانی که در منطقه کوهستانی نبره (ناوار) و در سرزمین بشکنس، جنبش مقاومت خطرناکی را سازمان داده بودند، بردوش ایشان افتاد. مسیحیان، گرد پیشوایی به نام پلایو یا پلای را گرفته بودند و والیان عرب به خاطر ناچیز شمردن آنها و یا به سبب سختی گذر از کوه سارانی که در آن جا پناه گرفته بودند، به ایشان توجه نمی کردند و به تعقیب و ریشه کنی آنان نمی پرداختند؛ اما همین گروه های ناچیز در هنگامه های آشفته گی کشور و سرگرم شدن والیان عرب به

ساماندهی آشفتگی‌ها، در داخل کوهستان‌های دورافتاده می‌بالیدند و تنومند می‌شدند و همین جنبش مقاومت، در آن مملکت مسیحی نشین هسته نیرومندی شد و توانست حدود یک قرن در حکومت بر اندلس با اسلام به رقابت برخیزد و سرانجام زمینه‌ساز قدرت یافتن تدریجی اسپان‌ها و در نهایت ریشه‌کنی حکومت مسلمانان از اندلس گردد.^(۳۶)

بدین ترتیب ریشه سقوط فرهنگ و تمدن اسلامی و نابودی حکومت مسلمان در آندلس، تا حدود زیادی به همین اختلاف‌های قبیله‌های عرب قیسی و یمنی با هم از یک سو، و عربان و بربران از دیگر سو باز می‌گردد. در حقیقت عربان شمال آفریقا از حجاز و بیشترشان از مدینه منوره بودند و میان عربان حجاز و عربان شام کینه‌ها و خونخواهی‌هایی وجود داشت که به روزگاران جنگ حرّه و کشتار همگانی مدینه در دوره حکومت یزید، فرزند معاویه در سال ۶۶۳/۸۳ م بر می‌گشت.

افزون بر این‌ها، عربان شمال آفریقا حکومت بر مغرب را حق خودشان می‌دانستند، زیرا آنان آن‌جا را گشوده بودند و از این‌که عربان شام در ثروت‌هایش خود را سهیم ایشان بشمرند، ناراحت می‌شدند. بربران نیز در هیچ شرایطی حکومت استبدادی عربان را، چه قیسی باشند و چه یمنی، نمی‌پسندیدند. ایشان تشنه اصل مساوات اسلامی بودند که متأسفانه چه در آفریقا و چه در آندلس، با خود برتر بینی قبیله‌های عرب و امتیاز طلبی و اشرافی‌گری ایشان، زیر پا گذارده شده بود.^(۳۷)

بربران مغرب، در این هنگام، نزد خوارج در اندلس شتافتند، تا ایشان را نیز آماده جنگ کنند که شمشیر بکشند و حکومت قبایل عرب را از ریشه برکنند. به دنبال آن در گالیکیه (جلیقیه) یک آشوب سیاسی - دینی، مثل شورش مغرب بر پا شد و تمامی مناطق شمالی به جز سرقسطه (سارا کوزا) را دربر گرفت و این شهر در منطقه شمالی، یگانه شهری بود که در اختیار عربان ماند.^(۳۸)

جنگ عربان و بربران در آندلس

بدین ترتیب عبدالملک بن قطن فهری، به خاطر وضعیت خطیر پیش آمده، نه تنها با عزیمت لشکر شام به اندلس موافقت کرد، بلکه مجبور شد از عربان شامی که در سبته بودند نیز کمک بخواهد و قول داد برای انتقال آنان به اندلس کشتی‌هایی را روانه کند، به شرط این که وقتی شورش بربران را خوابانیدند، اندلس را ترک گویند و برای تضمین اجرای پیمان از آنان خواست ده تن از سران قبیله‌های خود را به وی تسلیم کنند تا وی آنان را در یکی از جزیره‌ها نگاه‌دارد. شامیان هم پذیرفتند که عبدالملک آن‌ها را به مغرب بازگرداند و در ساحلی سکنایشان دهد که بربران در آن‌جا نفوذی نداشته باشند. پس انتقال ایشان به جزیره خضرا انجام پذیرفت و ذخیره و لوازم جنگی و لباس دریافت کردند و سپس به نیروهای عبدالملک پیوستند.^(۳۹)

در این هنگام در همه جای اندلس شکست دامنگیر عربان شده بود؛ حتی نیروهایی هم که ایشان قبلاً به کمک خود فراخوانده بودند تا با شورشیان بجنگند، شکست خورده بودند. شورشیان گالیکیه، مارده، قلوبه و طلبیره که همه به یکدیگر پیوسته بودند، اینک به سه گروه تقسیم می‌شدند:

گروه نخست می‌رفتند تا طلیطله را بگشایند؛

گروه دوم برای حمله به قرطبه حرکت می‌کردند؛

گروه سوم، به جزیره خضرا هجوم می‌بردند تا کشتی‌های جنگی پهلو گرفته در خلیج آن‌جا را تصرف کنند و سپس از تنگه بگذرند و شامیان مستقر در سبته را (که از انتقالشان به اندلس بی‌خبر بودند)، از میان بردارند و جماعتی از بربران افریقا را به اندلس انتقال دهند.^(۴۰) در این وضعیت، نیروهای متحد عرب، نخست در شذونه (سدونیا) با بربران درگیر شدند و ایشان را به سختی شکست دادند و به غنیمت‌های زیادی دست یافتند.^(۴۱)

سپاه دوم شورشیان بربران نیز که در حال هجوم به قرطبه بودند پس از پایداری سختی، شکست خوردند و سپاه سوم که شمار افرادش از دیگر سپاه‌ها بیشتر بود، ۲۷

روز طلیطله را محاصره کردند تا این که دو سپاه در کناره‌های رود سلیط با هم درگیر شدند و بربران خیلی سخت شکست خوردند و عربان شورشیان را در همه جا دنبال و به شدت کشتار کردند و عربان شامی که تا پیش از آن در سبته از گرسنگی و تهیدستی در شُرُف نابودی قرار گرفته بودند، با غنیمت‌های فراوانی که اینک به دست آورده بودند، زندگی راحتی یافتند. (۴۲)

نقض پیمان و والی شدن بلج

همین که عبدالملک بن قطن از آتش شورش بربران رهایی یافت، از بلج قشیری و همراهانش اجرای مفاد پیمان را که با هم بسته بودند، خواستار شد و دستور داد که عربان شامی از اندلس به مغرب بروند، اما ایشان که تازه به زندگی آسوده بهشتی دست یافته بودند، نپذیرفتند و با استفاده از یک فرصت به دست آمده بر عبدالملک در کاخش شوریدند و او را از حکومت خلع کردند و فرمانده خود، بلج را به والی‌گری اندلس (۴ ذی‌قعدة ۲۰/۱۲۳ سپتامبر ۷۴۱) برگزیدند. (۴۳)

بلج کارش را با آزادسازی سران قبایل شامی که عبدالملک نزد خود گروگان گرفته بود، شروع کرد. عبدالملک آنان را در جزیره‌ای کوچک، در مقابل جزیره خضرا، به نام جزیره «أم حکیم» نگاه داشته و آب و غذا را هم از ایشان باز گرفته بود و بدین سبب یکی از گروگان‌ها، از نجبای شامیان عرب ساکن ام حکیم در گذشته بود و شامیان، به قصاص مرگ این شخص، کشتن عبدالملک را خواستار شدند؛ لیکن بلج نپذیرفت. (۴۴)

تقسیم شدن اندلس به دو اردوگاه متخاصم

عربان یمنی بلج را که مانند عبدالملک از قبيلة مضر و شامی بود، به جانبداری از او متهم کردند و سر به شورش برداشتند. وی به ناچار به درخواست لشکر خود تن در داد و عبدالملک را بدیشان سپرد که او را کشتند.

در آن هنگام اهالی سر قسطه (سارا کوزا) پسران عبدالملک، امیه و قطن را که پس از خلع و سقوط حکومت پدرشان به سر قسطه گریخته و مورد حمایت عربان بومی

شده آن جا و بربران قرار گرفته بودند، به حکومت خود برگزیدند و گروهی از فرماندهان، از قبیل: عبدالرحمان فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه و عبدالرحمان فرزند حبیب فهری، بزرگ لشکر که از یاران بلج نیز بود، بدیشان پیوستند و بدین ترتیب اندلس به دو اردوگاه بزرگ متخاصم تقسیم شد: اردوگاه عربان شامی که حکومت را در دست گرفته بودند و اردوگاه عربان یمنی و بربران بومی که شامیان را از راه رسیدگانی غاصب به شمار می آوردند.^(۴۵)

شمار افراد لشکر عربان بومی شده که صاحبان نخستین حمله به اندلس بودند، بیش از یک صد هزار رزمنده و یا به گزارش برخی دیگر از مورخان چهل هزار نفر بود، اما سپاهیان بلج و یارانش دوازده هزار نفر می شدند. دو لشکر در شهری به نام «اقوه برطوره» با هم برخورد کردند و در شوال سال ۱۲۴ / آگوست ۷۴۲، میانشان جنگ درگرفت.

شامیان با دلیری تمام همه حمله‌های هم پیمان شدگان جلوگیری کردند. در خلال پیکار، عبدالرحمان، فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه که از دلیرترین سوارکاران اندلس بود، خواست با قتل فرمانده سپاه دشمن، به جنگ خاتمه دهد، از این رو بلج را که پرچمی به دست داشت، با شمشیر زد، لیکن خود عبدالرحمان هم بی درنگ کشته شد.^(۴۶)

عربان محلی، پس از این شکست به سر قسطه باز گشتند و شامیان که جز اندکی کشته نداده بودند، پیروزمندانه به قرطبه درآمدند و بعد از کشته شدن بلج، ثعلبه، فرزند سلامه عاملی یمنی را به حکومت برگزیدند. ثعلبه به علت این که به پایداری در مقابل عربان محلی تصمیم گرفته بود، در نظر لشکریانش از محبوبیت زیادی برخوردار بود.^(۴۷) با این وصف، عربان و بربران که در مارده فراهم آمده بودند، وی را در جنگ شکست دادند و وادار کردند به قرطبه عقب نشینی کند اما هنگام پراکنده شدن محاصره کنندگان، وی فرصت را مساعد دید و به سختی بر ایشان هجوم برد و کشتاری فجیح کرد و زنان و تعداد زیادی از رزمندگانشان را نیز به اسارت برد.^(۴۸)

پیدایش گروهی معتدل در میان دو حزب رقیب

در این هنگام، میان دو حزب رقیب در اندلس یک گروه از معتدلان پدید آمده بودند که از نتایج این آشوب‌ها غمگین بودند و همواره می‌هراسیدند که مبادا مسیحیان شمال، فرصت اختلاف میان مسلمانان را غنیمت بشمرند و به توسعه قلمرو خود در مرزها بپردازند. از این رو از والی افریقیه، حنظله، فرزند صفوان کلبی خواستند که یک والی جدید برای اندلس بفرستد و او ابوالخطار حسام، فرزند ضرار کلبی را فرستاد که با سپاه خود در ۱۲۵هـ/۷۴۳م به اندلس وارد شد. شامیان وی را چون یکی از اشراف دمشق بود، به خوبی پذیرفتند و عربان بومی شده نیز بدین امید که از نکبت اختلاف و آشفتگی‌های یابند، از آمدنش خوشحال شدند.^(۴۹)

اقدامات سیاسی ابوالخطار

ابوالخطار، نخست با پسران عبدالملک، امیه و قطن، و بزرگان به توافق رسید و حکومت برخی از ولایت‌های شمالی را بدیشان سپرد و دوازده نفر از فرماندهان افراطی محرک شورش را که ثعلبه هم در زمره ایشان بود، آزاد ساخت و سپس اراضی را به اقطاع شامیان غالب داد و ایشان را در میان عربان محلی پخش کرد و در خانه‌هایی، مثل خانه‌های خودشان در استان‌های شام، مسکن داد و شهرهای زیادی را نیز در اختیارشان در آورد.^(۵۰) البته ابوالخطار نتوانست این سیاست عادلانه را میان یمنیان و قیسیان پیوسته دنبال کند و خیلی زود به دشمنی طبیعی و قبیله‌ای خود نسبت به قیسیان، بازگشت^(۵۱) و چون خود در شمال افریقا مورد ستم قیسیان قرار گرفته بود و در اندلس هم یکی از بزرگان قبیله اش، سعد، فرزند جواس را کشته بودند با ایشان، خشونت پیشه کرد. اما قیسیان اندلس به استفاده از قدرت پرداختند؛ مگر بعد از این که قضاوت ناعادلانه ابوالخطار در آنان این انگیزه را ایجاد کرد. ماجرا از این قرار بود که شخصی از قبیله معدّ کنانه با یک نفر کلبی نزاعی داشت. دادخواست به والی داد و با این که حق با وی بود ابوالخطار حق را به وی نداد. پس این فرد از این داوری غیرعادلانه نزد پیروی بزرگ از قبیله کلب به نام صمیل بن حاتم شکایت برد.^(۵۲)

صمیل، نوۀ شمر ذی الجوشن کلبی بود. شمر از اشراف عربان کوفه، یکی از کشندگان حضرت امام حسین علیه السلام و کسی بود که سر سیدالشهدا علیه السلام را نزد یزید برده بود. در زمانی که مختار از کشندگان حضرت امام حسین علیه السلام انتقام می گرفت، شمر با فرزندان و خانواده اش گریخت و خود را به شام رسانید و در آن جا در میان عربان شامی با عزت و سربلندی اقامت یافت. (۵۳)

صمیل که از سوارکاران دلیر و فرماندهان آگاه و با تجربه قبیله بنی کلب اندلس و در میان قیسیان و عربان شامی محترم بود، وقتی از پایمالی حق شخصی معدی به دست والی آگاه شد، به نزد وی رفت و او را به خاطر جانبداری از خویشانش سرزنش کرد و از او خواست که حق را به حق دار بدهد. اما والی به وی پاسخ درشت داد و هنگامی که صمیل نیز درشت و با خشونت جوابش را رد کرد، والی وی را از مجلس خود بیرون راند. صمیل این هانت را تحمل کرد و خشمگانه بیرون رفت. (۵۴)

صف آرای دوبرۀ قیسیان و یمنیان در برابر هم بر سر حکومت اندلس

چون صمیل در سوارکاری، دلیری و فرماندهی مهارت داشت، مضریان و برخی از یمنیان که دشمن و رقیب ابوالخطار بودند، مثل: قبایل جذام و لخم بر او گرد آمدند. به علاوه صمیل نزد ابوالعطا، فرمانده قبیله غطفان و رئیس قیسیان رفته، با هم، پیمان همکاری بستند. (۵۵)

ابوالخطار همین که از هم پیمانی دشمنان و رقیبانش در اندلس بر ضد خود باخبر شد، یاران خویش را برای جنگ فراخواند و دو جناح در شذونه، برکناره های دره لکه در رجب ۱۲۷/ آوریل ۷۴۵ با هم برخورد کردند و ابوالخطار شکست خورد و اسیر شد و برخی از یارانش کشته شدند. اما یمنیان شکست را نپذیرفتند و یکی از فرماندهانشان، به نام عبدالرحمان، فرزند نعیم، تصمیم گرفت که ابوالخطار را از زندان برهاند، پس با برخی از همراهان خود به زندان وی حمله برد و ابوالخطار را بیرون آورد و او را به شهر باجه گریزانید که یاران یمنی اش در آن جا بودند. (۵۶)

بدین ترتیب اوضاع در سرزمین اندلس همواره تحول می یافت و پیوسته اختلاف

در میان قبایل عرب برسر حکومت، آشکارتر می‌شد تا سال ۱۲۹هـ/۷۴۷م فرارسید و در این سال، دو فرمانده از قبیله جدام به نام‌های عمرو، فرزند ثوابه و یحیی، فرزند حریث که کینه‌ای بسیار شدید با شامیان داشت، برای دست‌یابی به حکومت، سر به نزاع برداشتند و چون صمیل پراکندگی مردم را دید، رضایت نداد که حکومت اندلس به مردی همچون یحیی، فرزند حریث برسد که نسبت به خویشان خود، عربان شامی، دشمنی سختی داشت. از طرف دیگر، خودش هم حکومت را نپذیرفت، زیرا معتقد بود که قیسیان ناتوان‌تر از آن‌اند که او را یاری کنند و سرانجام چنین صلاح دانست که حکومت را به شخصی بسپارد که هم یمنیان و قیسیان و هم مغربیان از او خشنود باشند و به حکومتش رضایت دهند. آن شخص یوسف، فرزند عبدالرحمان فهری بود که در این زمان در البیره می‌زیست. فرزند حریث هم به حکومت بر استان ریّه رضایت داد. (۵۷)

حکومت یوسف فهری بر اندلس

یوسف، فرزند عبدالرحمان در خود شرط‌های فرماندهی را جمع داشت، مردی بی‌نظیر بود و یمنیان و مُضریان، همه به خاطر احترام خاندان و تبارش از حکومت یافتن وی خوشحال شدند. او از نسل عقبه، فرزند نافع فهری، فرمانده ناموری بود که قسمت گسترده‌ای از آفریقا را گشوده بود. افزون بر این‌ها او از فهر، قبیله‌ای از قریش در اطراف مکه بود که در شرافت پس از قریش به شمار می‌آمدند و دیگر قبایل به دیدن ایشان در رده‌های بالای فرماندهی عادت کرده بودند. (۵۸)

بدین ترتیب بر والی‌گری یوسف فهری در جمادی‌الاول ۱۲۹/ژانویه ۷۴۷ اتفاق نظر پدید آمده و او حاکم اندلس شد؛ اما صمیل پس از واگذاری حکومت اندلس به وی، نفرت خود را نسبت به یمنیان آشکار ساخت. صمیل، نخست با پسر حریث جدامی پیمان‌شکنی آغاز و او را از حکومت استان ریّه خلع کرد که این کار به درگیری‌ها و به آتش جنگ قبایل دامن زد و پسر حریث را واداشت تا با ابوالخطار برای مقابله با این وضعیت پیمان ببندد. هر کدام از این دو سخت‌درپی حکومت

بودند، ولی از آن جا که در این هنگام، برای انتقام از قیسیان به اتحاد قبایل سخت نیاز بود، ابوالخطار به نفع پسر حریث از حکومت چشم پوشید و هر دو جناح: ابوالخطار و پسر حریث از یک طرف، و یوسف فهری و صمیل که معدیان (قیسیان) با ایشان بودند، از طرف دیگر با هم برخورد کردند.^(۵۹)

ابوالخطار و پسر حریث برکناره رود قرطبه در روستای شقنده، اردو زدند. یوسف و صمیل با سپاه خود از رود گذشتند و به سوی ایشان رفتند و در سال ۱۳۰هـ/۷۴۷م میان دو جناح جنگی خونین درگرفت که در آن ابوالخطار و پسر حریث اسیر شدند و یمنیان تعدادی از فرماندهان خود را از دست دادند و کار بر یوسف، پسر عبدالرحمان فهری استوار گردید.^(۶۰)

یوسف پس از این پیروزی، دیگر، هیچ رقیبی نداشت؛ لیکن به سبب نفوذ مستبدانه صمیل در کار حکومت، وی از هیچ اختیاری جز لقب حاکم، برخوردار نبود. از این رو از صمیل، فرزند حاتم، سخت می ترسید و چنین صلاح دید که او را از قرطبه دور سازد تا از نفوذ وی رهایی یابد. پس سرزمینی در استان سرقسطه و اطراف آن به وی بخشید و صمیل بی آن که اعتراضی کند، با پیروان و خواجگان خویش که دوستان تن می شدند، حرکت کرد و در ۱۳۳هـ/۷۵۰م در سرقسطه (سارا کوزا) مستقر شد.^(۶۱)

استفاده نهضت مقاومت مسیحیان شمالی آندلس از اختلاف های مسلمانان

در این هنگام اوضاع سیاسی به علت اختلاف های قبایل بر سر حکومت، در تمامی سرزمین اندلس هم چنان ناآرام و آشفته بود و مسیحیان گالیکیه (جلیقیه) نیز برضد مسلمانان سر به شورش برداشته بودند. پلایو (پلای) فرمانده مسیحیان که در اشتوریه در کوهساران پناه گرفته بود، با جنگ و گریز به توسعه قلمرو حکومت خویش مشغول بود.

در ۱۳۳هـ/۷۵۰م پلایو در گذشت، اما مرگ وی نه تنها به نهضت ایشان پایان نداد، بلکه امیران بشکنس و شهزادگان گوت در ماورای کوهساران پیرنه به رهبری فرمانده

خود کنت آنزیموند به نهضت ادامه داده، بر مسلمانان می شوریدند.^(۶۲) در این میان، آشوب‌های درون قبایل عرب به سخت‌ترین حد خود رسیده بود و بر اثر همین آشفتگی‌ها و نابه‌سامانی‌ها، حتی روابط میان مسلمانان اربونه و قرطبه قطع شده بود و آنزیموند از پادشاه فرانک‌ها، پپین کوتوله (Pepin Le Bref) (۹۶-۱۵۱هـ/۷۱۵-۷۶۸م)،^(۶۳) درخواست کرده بود به تکمیل کمک‌هایی بپردازد که پدرش، شارل مارتل آن را شروع کرده بود. بدین ترتیب آنزیموند و پپین، به کمک هم، توانستند بر مراکز اسلامی سپتامانیا، با وجود پایداری سخت پاسگاه‌های اسلامی، در ۱۳۶هـ/۷۵۳م دست یابند.^(۶۴) در این دوره میان قیسیان و یمنیان، تفاهمی نسبی و آرامشی ظاهری برقرار بود، زیرا یمنیان که اکثریت مسلمانان اندلس را تشکیل می‌دادند، خود را در حکومت بر اندلس از دیگران شایسته‌تر و بر حق‌تر می‌دیدند و با این وصف، مشاهده می‌کردند که صمیل و پیروان قیسی او از موقعیت ممتاز حکومتی برخوردارند. پس طبیعی بود که پیوسته چشم امید به نخستین فرصتی بدوزند که بتوانند حق خویش را احقاق کنند و این فرصت را با اعلان شورش عامر، از بنی عدی، بر ضد یوسف فهری به دست آوردند.^(۶۵)

ائتلاف برضد والیان عرب اندلس

عامر به ابوجعفر منصور عباسی (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸هـ/۷۵۴-۷۷۵م) پیغام فرستاده، از او درخواست کمک کرد و از او خواست که حکومت اندلس را بدو بسپارد و از پی آن در زمینی که در غرب قرطبه داشت، بارویی ساخت. درست در همین زمان، یک قرشی دیگر به نام حباب (حبحاب) فرزند رواجه، نوۀ عبدالله زهری کلابی نیز سر به شورش برداشت. عامر در سر قسطه با او روبه‌رو شد و به وی که از فرماندهان مضری بود، پیشنهاد داد که نیروهای خود را برضد صمیل متحد سازند و در فراخوانی یمنیان و بربران برای پیکار با یوسف فهری و صمیل با هم ائتلاف کنند. با این کار ایشان، نیروی عظیمی از مضریان و یمنیان و بربران گرد ایشان فراهم آمد. عامر و حباب زهری با این نیروی عظیم به سر قسطه هجوم بردند و در

۱۳۶/هـ۷۵۳م دامنه محاصره را بر صمیل تنگ کردند و تلاش صمیل برای کمک خواهی از یوسف فهری که قدرتش به ضعف گراییده و نفوذش از میان رفته بود، به جایی نرسید و از این رو به قیسیانی رو آورد که بخشی از نیروی سپاه قنسرین و دمشق مقیم در منطقه جیان و البیره اندلس را تشکیل می دادند، و ایشان به کمک شتافته به طلیطله حمله بردند (آغاز سال ۱۳۷/هـ۷۵۵م). فرماندهی حمله را به ابن شهاب رئیس قبیله کعب عامر سپرده بودند. هم چنین ایشان در شکست محاصره صمیل و پیروانش نیز موفق شدند و آن گاه قیسیان با هم پیمانان خود به شهر در آمدند.^(۶۶)

بررسی نتایج اختلاف های قبیلگی در اندلس

اختلاف های قبیلگی و درگیری میان یمنیان و قیسیان، در تاریخ اندلس، تأثیری چشمگیر داشت. یمنیان که از تصدی امور حکومتی محروم شدند، به کارهای اجتماعی و امور شهری و روستایی روی آوردند و از ثروتمندترین و مالدارترین مردمان اندلس شدند و در ضمن اشتغال به کشاورزی و دادوستد با ساکنان بومی، به نشر تعالیم قرآن و اسلام و اشاعه زبان عربی پرداختند به طوری که زبان اهالی اندلس به یک نوع گرایش عربی - یمنی تبدیل شد که از آن به زبان عربی اندلسی تعبیر می کنند.^(۶۷)

تأثیر یمنیان در زمینه دانش و معرفت نیز در همین دوره آشکار شد و بعدها در فقه و امور علم و دین استادان اندلسیان شدند و در حقیقت، یمنیان طلیعه داران نهضت علمی در آن سرزمین بودند و در خلال همین دوران پر از شورش ها و آشوب ها بود که ایشان به ایجاد حزبی مخالف قدرت حاکمه پرداختند که پیوسته دنبال فرصتی می گشت، تا به حکومت دست یابد و بدین طریق برای حکومتگران به منزله یک منتقد و یک رقیب و یک کنترل کننده به شمار می رفت.

نتیجه دیگر این سال های خونبار در تاریخ اندلس این بود که مسلمانان به خاطر همین اختلاف ها، حدود یک چهارم از سرزمین هایی را که در اروپا و اندلس به دست آورده بودند در همین دوره، از دست دادند. افزون بر آن، کینه و نفرتی که در ژرفای

جان‌های عربان و بربران در خلال سده‌های طولانی جای گرفته بود با ریختن خون‌ها، سرزمین زیبای شبه جزیره ایبریا را آلوده می‌کرد؛ خون‌هایی که می‌بایست در راه هدف‌هایی والاتر و برتر و در مسیر انتشار و حراست آرمان‌های گرامی انسان دوستانه اسلامی نثار گردد و به جای کین‌آفرینی، گل‌بوته‌های مهر و عشق را بکارد و آبیاری کند و به بار بنشانند.

همین نزاع‌ها و اختلاف‌ها و پیکارهای بی‌حاصل، از پیشرفت تعالیم عالی انسان دوستی اسلام، در ماورای پیرنه نیز جلوگیری کرد و حتی خود سرزمین اندلس را نیز در معرض تجاوزها و تاخت‌وتازهای بعدی اقوام اسپان و فرانک‌ها و ... قرار داد؛ تجاوزهایی که به خصوص از دوره حکومت شارلمانی (Charlemagne)^(۶۸) (۱۲۴-۱۹۸هـ / ۷۴۲-۸۱۴م) آغاز گردید و سرانجام به سقوط کامل حکومت اسلامی در شبه جزیره ایبریا (اندلس) انجامید.

به هر حال در زمان‌های پایانه حکومت والیان عرب، سرزمین اندلس به شدت نیازمند یک منجی بود؛ منجی‌ای که در جنگ‌های قبیلگان با یکدیگر، دستانش به خون آلوده نشده باشد و گویا سرنوشت چنین می‌خواست که آن منجی عبدالرحمان فرزند معاویه و نوه هشام‌بن عبدالملک بوده باشد که با ورود خود به اندلس، لقب «الداخل» (وارد شونده به اندلس) یافت و بنیان‌گذار حکومت أمویان اندلس (۱۳۸-۴۱۴هـ / ۷۵۶-۱۰۲۳م) گردید.

پی نوشت ها:

۱. قاضی ساعد، **التعرف بطبقات الامم**، به کوشش غلامرضا جمشیدنژاد اول (تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶) ص ۲۳۸-۲۳۶.
۲. همان، ص ۲۳۶. در این هنگام موسی، پسر نصیر، جزیره سردانیه و شهرهای آن را گشود و علاوه بر زر و سیم بسیار، سه هزار تن را به اسارت گرفت. نیز به گشودن سوس اقصی پرداخت و در جزیره میورقه پیاده شده، آن جا را گشود و طارق، غلام خود را که به فتح شهرها و دژهای بربرها در افریقا مشغول بود، به فتح طنجه و اطراف آن فرستاد (ر.ک: ابن قتیبه، **الامامة والسياسة** (مصر، ۱۳۲۸هـ) ص ۸۵-۸۶).
۳. موسی، فرزند نصیر بن عبدالرحمان بن زید بکری در سال ۶۴۰/۱۹۱۹م در خلافت عمر بن خطاب زاده شد و در مدینه درگذشت (ابن الکرد بوس، **تاریخ الاندلس** (مادرید، معهدالدراسات الاسلامیة، ۱۹۷۱م) ص ۴۴).
۴. ابن قتیبه، همان، ص ۸۵-۸۶؛ عنان، **دولة الاسلام فی الاندلس** (چاپ سوم: قاهره، مؤسسة الخانجی، ۱۳۸۰/۱۹۶۰م) ج ۱، ص ۳۸ و مونس، **فجر الاسلام** (چاپ اول: قاهره، ۱۹۵۹م) ص ۵۲.
۵. طارق، فرزند زیاد بن عبدالله بن رفهون و رفجوم بن نیرغاسن بن ولهاص بن یطوفت بن نفزاو، پیش از فتح اندلس از کارگزاران موسی، پسر نصیر بود (ابن عذاری، **البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب** (بیروت، دارالثقافة) ج ۲، ص ۵).
۶. بلاذری، **فتوح البلدان** (قاهره، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۹۵۹م) ص ۲۳۲، ابن عذاری، همان، ص ۴-۵؛ احمد بن مقری، **نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب**، ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۱۷ و حسین مونس، همان.
۷. **اخبار مجموعة**، ص ۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۴؛ احمد بن علی قلقشندی، **صبح الاعشی فی صناعة الانشاء** (قاهره، المطابع الامیریة، ۱۳۳۱/۱۹۱۳م) ج ۵، ص ۲۴۲؛ امیرشکیب ارسلان، **تاریخ عرب فی فرنسا و سویسرا و جزائر البحر المتوسط** (مصر، مطبعة عیسی البابی الحلبي) ص ۲۹ و محمد عبدالله عنان، همان، ج ۱، ص ۳۹.
۸. ابن الکردبوس، همان، ص ۴۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۲ و ۱۰۴؛ **اخبار مجموعة**، ص ۵؛ مقری، همان، ج ۱، ص ۱۱۸ و زامباور، **معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی**، ترجمه زکی محمد حسن و دیگران (قاهره،

۱۹۵۱م) ج ۱، ص ۲.

۹. اخبار مجموعه، ص ۶؛ ابن الكردبوس، همان، ۴۵-۴۶؛ ابن عذارى، همان، ص ۵؛ حمیری، صفة جزيرة الأندلس (قاهره، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ۱۹۳۷م) ص ۱۲۷؛ مقرئ، همان، ص ۱۱۸؛ حجی، اندلسیات (قاهره، دارالارشاد للطباعة والنشر) ص ۳۳ و جنجانی، القیروان عبر عصور ازدهار الحضارة الإسلامية فی المغرب العربی (تونس، الدار التونسية للنشر، ۱۹۶۸م) ص ۴۳.

۱۰. اخبار مجموعه، ص ۱۵ و ابن عذارى، همان، ص ۱۲، ۱۵-۱۶.

۱۱. ابن عذارى، همان، ص ۱۱؛ عنان، همان، ص ۵۱-۵۲؛ مونس، همان، ص ۱۰۵ و ۲۴۲ حجی، همان، ص ۳۴.

۱۲. ابن قتیبه، همان، ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۰؛ حمیری، همان، ص ۲۷؛ ارسلان، همان ص ۳۶ و ۳۹ و عنان، همان، ص ۵۳.

۱۳. ابن الدلائلی، ترصیح الأخبار و تنويع الآثار (مادريد، مطبعة الدراسات الإسلامية، ۱۹۶۵م) ص ۵؛ حمیری، همان، ص ۶۳-۶۲؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۰ و ۲۳؛ مراکش، المعجب فی تلخیص اخبار العرب (قاهره، ۱۹۶۳م) ص ۳۵؛ مقرئ، همان، ص ۱۲۳؛ مونس، همان، ص ۲۴۳؛ عنان، همان، ص ۵۵ و سالم، قرطبة حاضرة الخلافة فی الأندلس (قاهره دارالنهضة العربية للطباعة والنشر، ۱۹۷۱م)، ص ۳۱.

۱۴. ابن اثیر، الکامل فی التاريخ (بولاق، ۱۲۴۷هـ) ج ۵، ص ۸ و عنان، همان، ص ۵۵، ۷۰.

۱۵. ابن اثیر، همان، ص ۸؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰ و ابن عذارى، همان، ص ۲۳.

۱۶. اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذارى، همان، ص ۱۴ و ۲۴ و سالم، همان، ص ۲۸ و ۳۰.

۱۷. ر.ک: طبری، تاریخ الأمم والملوک (قاهره، ۱۹۳۹م) ج ۶، ص ۵۲۳؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰؛ عنان، همان، ص ۷۱؛ ابن قتیبه، همان، ص ۷۸؛ ابن اثیر، همان، ص ۹؛ ابن خلکان، و قیبات الأعیان (دارالثقافة، ۱۹۷۷م) ج ۳، ص ۲۶؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۰؛ اولاگوئه، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا (تهران، شباویز، ۱۳۶۵) ص ۳۲-۳۳ و جمشیدنژاد اول، «سیر فرهنگ و تمدن اندلس با توجه به گزارش قاضی ساعد»، نامه پژوهش، تهران، مرکز پژوهش های بنیادی، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۷۳.

۱۸. مقرئ، همان، ص ۱۰۹؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۵؛ جنجانی، همان، ص ۴۵ و عنان، همان، ص ۷۳.

۱۹. مقرئ، همان، ص ۱۲۷؛ ارسلان، همان، ص ۴۷؛ حجی، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۶۱-۶۲ و آرنولد، الدعوة إلى الإسلام، ترجمه حسن ابراهیم (به عربی)، ص ۱۵۷.

۲۰. خوارزمی، مفاتیح العلوم (لیدن، ۱۸۹۵م) ص ۵۹؛ ارسلان، همان، ص ۵۷؛ عنان، همان، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۲، ص ۶۲؛ آرنولد، همان، ص ۱۵۷ و جمشیدنژاد اول، نظام های اقتصادی صدر اسلام (تهران، ۱۳۷۶) ص ۷۸-۸۰، ۸۶-۱۱۰.

۲۱. ابن الدلائلی، همان، ص ۵ و حمیری، همان، ص ۶۲-۶۳.

۲۲. آرنولد، همان، ص ۱۵۷.
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۱۵۹ و ارسالان، همان، ص ۵۸ و ۸۷.
۲۵. عنان، همان، ص ۶۲، ۶۴-۶۵؛ دوزی، *تاریخ مسلمی اسپانیا*، ترجمه حسن حبشی (قاهره، ۱۳۴۲هـ) ص ۱۴۶؛ آرنولد، همان، ص ۱۵۹ و جمشیدنژاد اول، همان، ص ۶۶-۷۰.
۲۶. عنان، همان، ص ۶۵ و آرنولد، همان، ۱۵۹-۱۶۰.
۲۷. چنانکه در بندهای معاهده بسته شده میان عبدالعزیز، فرزند موسی بن نصیر و تدمیر، فرمانروای شرق اسپانیا ملاحظه می‌کنیم: «برهر شخص آزادی، یک دینار [۴/۲۶۵ گرم زرمسکوک] نقد و چهار مُد [هر مد: ۳۶/۴ کیلوگرم] گندم و چهار مد جو و چهار قُسط [هر قسط: ۱/۵ کیلوگرم] سرکه و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و برهر برده، نیمی از این مقادیر» (ابن الدلائی، ص ۵ و حمیری، ص ۶۲-۶۳).
۲۸. ارسالان، همان، ص ۵۲، ۷۵-۷۷؛ عنان، همان، ص ۷۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۷.
۲۹. لین، *قصه العرب*، ص ۴۰؛ ارسالان، همان، ص ۸۷ و عنان، همان، ص ۷۴.
۳۰. ارسالان، همان، ص ۸۷ و مونس، «*ثورات البربر فی افریقیة و الأندلس*»، *المجلة التاريخية* (قاهره، ۱۹۴۸م) ص ۱۵۸.
۳۱. ابن اثیر، همان، ص ۷۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۵۲؛ مونس همان، ص ۱۷۰ و دوزی، همان، ص ۱۴۸.
۳۲. ابن اثیر، همان، ص ۷۵؛ *اخبار مجموعة*، ص ۲۸؛ ابن عذاری، همان، ص ۵۳-۵۴؛ دوزی، همان، ص ۱۴۹؛ عنان، همان ص ۱۱۷ و عبدالرزاق، *الخوارج فی بلاد المغرب حتی منتصف القرن الرابع الهجری* (مغرب، الدار البيضاء دارالثقافة) ص ۴۰.
۳۳. ابن اثیر، همان، ص ۷۶؛ *اخبار مجموعة*، ص ۳۰ و ۱۳۲؛ ابن عذاری، همان، ص ۵۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۰.
۳۴. ابن اثیر، همان و ابن عذاری، همان.
۳۵. ابن اثیر، همان، ص ۷۶ و ۹۹؛ *اخبار مجموعة*، ص ۳۴ و ۳۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۵۵ و ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۱۸ و دوزی، همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۵.
۳۶. ابن اثیر، همان، ص ۷۶؛ *اخبار مجموعة*، ص ۲۸؛ ابن عذاری، همان، ص ۳۰؛ مونس، *ثورات البربر فی افریقیة و الأندلس*، ص ۱۹۳-۱۹۴ و ۲۰۲؛ عنان، همان، ص ۸۲، ۱۲۱ و ۱۵۵؛ راشد، *العلاقات السیاسیة بین الدولة العباسیة و الأندلس فی القرنین الثانی و الثالث الهجری* (ریاض، مكتبة النهضة، ۱۳۸۹/۱۹۶۹م) ص ۶۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۷.
۳۷. عنان، همان، ص ۱۱۸؛ دوزی، همان، ص ۱۵۵ و مونس، همان، ص ۱۹۴.

۳۸. اخبار مجموعه، ص ۳۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۱-۳۰؛ عنان، همان، ص ۸۲؛ حجى، همان، ص ۴۱؛ راشد، همان، ص ۶۵؛ مونس، همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۶ و دوزى، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۳۹. ابن اثير، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۳۹-۳۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲-۳۰؛ عنان، همان، ص ۱۲۱؛ مونس، همان، ص ۱۹۷ و دوزى، همان، ص ۱۵۸.
۴۰. اخبار مجموعه، همان؛ دوزى، همان؛ عنان، همان، ص ۱۲۱ و مونس، همان، ص ۱۹۶.
۴۱. ابن اثير، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۳۹-۳۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲-۳۰؛ مونس، همان، ص ۱۹۷؛ دوزى، همان، ص ۱۵۸ و عنان، همان.
۴۲. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۱؛ دوزى، همان، ص ۱۵۸ و مونس، همان، ص ۱۹۸.
۴۳. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن عذارى، همان؛ دوزى، همان و عنان، همان.
۴۴. اخبار مجموعه، همان، ص ۴۱ و ابن عذارى، همان، ص ۳۱.
۴۵. ابن اثير، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۴۳-۴۲؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزى، همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۱-۱۶۲.
۴۶. اخبار مجموعه، ص ۴۴-۴۳؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزى، همان، ص ۱۶۲.
۴۷. اخبار مجموعه، همان؛ ابن عذارى، همان؛ دوزى، همان و عنان، همان، ص ۱۲۳.
۴۸. ابن اثير، همان، ص ۱۰۲؛ اخبار مجموعه، ص ۴۵-۴۴ و ابن عذارى، همان، ص ۳۳.
۴۹. ابن أبار، الحلیة السیار (قاهره، ۱۹۶۳م) ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۴۵؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۲۳ و دوزى، همان، ص ۱۶۵.
۵۰. ابن أبار، همان؛ ابن اثير، همان، ص ۱۲۵؛ عنان، همان، ص ۱۲۴ و دوزى، همان، ص ۱۶۸.
۵۱. اخبار مجموعه، ص ۴۶؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزى، همان، ص ۱۶۹.
۵۲. ابن أبار، همان، ص ۶۷؛ اخبار مجموعه، ص ۵۶؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۳؛ عنان، همان و دوزى، همان.
۵۳. ابن أبار، همان و اخبار مجموعه، همان.
۵۴. ابن اثير، همان، ص ۱۳۶؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷-۵۶؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزى، همان، ص ۱۶۹.
۵۵. ابن أبار، همان، ص ۶۷ و ابن اثير، همان.
۵۶. ابن اثير، همان، ص ۱۳۶ و ۱۹۸؛ اخبار مجموعه، ص ۵۸-۵۷؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزى، همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۲.
۵۷. ابن اثير، همان، ص ۱۵۱؛ حمیدى، جذوة المقتبس فى ذكر ولاية الاندلس (قاهره، ۱۹۶۶م) ص ۹؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۳؛ عبادى، المجمع فى تاريخ الاندلس (قاهره، مكتبة النهضة المصرية) ص

۵۵: عنان، همان ص ۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۷۳.

۵۸. حمیدی، همان: ابن عذاری، همان و عبادی، همان.

۵۹. عنان، همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۹؛ سالم، همان، ص ۴۰ و دوزی، همان، ص ۱۷۴.

۶۰. ابن اثیر، همان ص ۱۳۵؛ اخبار مجموعه، ص ۵۹-۶۱؛ ارسلان، همان، ص ۶۰ و عنان، همان، ص ۱۲۵.

۶۱. ابن اثیر، همان؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۳؛ عنان، همان، ص ۱۵۹ و دوزی، همان، ص ۱۷۶.

۶۲. ابن اثیر، همان، ص ۱۵۳؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۳؛ عنان، همان، ص ۱۳۱ و دوزی، همان.

۶۳. فرزند شارل مارتل و پدر شارلمانی، دوک بورگونیا و پروانس و اوسترازا بود که در ۷۵۱/هـ ۱۳۳م به پادشاهی

فرانک‌ها رسید و لومباردی‌ان را به دست برداشتن از راونا به سود پاپ واداشت.

۶۴. ارسلان، همان، ص ۸۰ و عنان، همان.

۶۵. مقری، همان، ص ۱۳۷ و اخبار مجموعه، ص ۶۳.

۶۶. ابن اثیر، همان، ص ۱۸۷؛ اخبار مجموعه، ص ۶۳-۶۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۳۷؛ عنان، همان، ص ۱۳۳-۱۳۴ و

دوزی، همان، ص ۱۳۷.

۶۷. اخبار مجموعه، ص ۶۶.

۶۸. شارلمانی یا شارل نخست بزرگ (۱۲۴-۱۹۸/هـ ۷۴۲-۸۱۴م)، پادشاه فرانک‌ها و امپراتور غرب و بنیان‌گذار

سلسله کارولی است که اکس لاشاپیل (آخن) را به پایتختی خود برگزید. او بسیار کوشید که بر آندلس استیلا یابد، اما در

سرقسطه در ۷۷۸/هـ ۱۶۱م شکست خورد.